

«مقاله پژوهشی»

صوفیان و سلاطین: کنش‌های سیاسی شیوخ نقشبندی در قلمرو اشترخانان

علی آرامجو^{۱*}، محمدعلی کاظم بیکی^۲

۱. مدرس گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

۲. دانشیار، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت: (۱۴۰۰/۰۵/۱۹) تاریخ پذیرش: (۱۴۰۰/۰۹/۲۷)

Sufis and Sultans: Political Actions of Naqshbandi Sheikhs
in the Ashtarkhanids Realm

Ali Aramjoo^{1†}, Mohammad Ali Kazembeyki²

1. Lecturer; Department of History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University, Mashhad, Iran
2. Member of Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran

Received: (2021-08-10)

Accepted: (2021-12-18)

Abstract

Sufism, which following the collapse of the Ilkhanate had gradually entered the social, economic, and political spheres, continued to play a significant role in these fields during the Uzbek domination in Transoxiana. Meanwhile, the Naqshbandiyya Tariqa was more important due to its spread and numerous followers. The influential Naqshbandi families, which had a large presence in the Timurids and Sheibanids periods, also maintained their influence, prestige, and close relations with the government during the Ashtarkhanid period. However, relations between the various Naqshbandi families and the Khans of Ashtarkhanids were not necessarily the same. The study of political actions and roles of Naqshbandi families and the factors affecting that in the Ashtarkhanids period has been the subject of the present study. According to the findings of this study, Naqshbandi sheikhs, showed a wide range of interaction and confrontation with the government, whilst they themselves were at the top of the pyramid of power for a short time. Mediation among rulers, military activity, and governance were some of the roles played by Naqshbandi sheikhs in the political arena of this period. The Sufi sheikhs' approach to the Khans was rooted in their local, family, and public interests. While the Naqshbandi families living in Bukhara, in the main seat of the Ashtarkhanian government, to maintain the status quo, were mainly looking for interaction and good relations with the Khans of the time, the Naqshbandi sheikhs of Samarkand, with the aim of changing the situation for the benefit of their state, often sided with the opponents of Bukhara.

Keywords: Sufism, politics, Naqshbandi sheikhs, Ashtarkhanids

چکیده

تصوف که در پی فروپاشی حکومت مغول به تدریج از خلوت خانقاه‌ها پا به عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نهاده بود، در دوره تسلط ازبکان بر ماوراءالنهر همچنان نقش قابل توجهی را در این حوزه‌ها ایفا می‌کرد. در این میان طریقت نقشبندی به سبب گستردگی و نیز پیروان پرشمار از اهمیت بیشتری برخوردار بود. خاندان‌های متنفذ نقشبندی که در ماوراءالنهر دوره تیموری و شیبانی حضور پررنگی داشتند در دوره اشترخانان نیز نفوذ، اعتبار و ارتباط نزدیک خود با حکومت را حفظ کردند. با وجود این، ضرورتاً روابط میان خاندان‌های مختلف نقشبندی با خوانین اشترخانی یکسان نبود. بررسی کنش‌های سیاسی خاندان‌های نقشبندی و عوامل مؤثر بر آن در دوره اشترخانی، موضوع پژوهش حاضر است. بنا بر یافته‌های این پژوهش، شیوخ صوفی نقشبندی، طیف وسیعی از تعامل و تقابل با دستگاه قدرت را نمایان ساختند ضمن اینکه خود نیز برای مدتی کوتاه در رأس هرم قدرت قرار گرفتند. میانجی‌گری در میان مدعیان قدرت، نظامی‌گری و حکمرانی در شمار نقش‌هایی بود که شیوخ نقشبندی در عرصه سیاست این دوره ایفا کردند. نوع کنش شیوخ صوفی نسبت به خوانین، تابعی از منافع محلی، خاندانی و عمومی آن‌ها بود. در حالی که خاندان‌های نقشبندی مقیم بخارا، کرسی اصلی حکومت اشترخانان، در راستای حفظ وضع موجود، عمدتاً در پی تعامل و ارتباطی حسنه با خوانین وقت بودند و شیوخ نقشبندی سمرقند، با هدف تغییر وضع به نفع ایالت خود، غالباً در کنار مخالفان بخارا می‌ایستادند.

واژه‌های کلیدی: تصوف، سیاست، شیوخ نقشبندی، اشترخانان

* پسند مسئول: y مجو

†Corresponding Author: Ali Aramjoo
Email: aliaran.nl@ut.ac.ir

مقدمه

در پی قتل عبدالمومن خان، آخرین خان مقتدر شیبانی به سال ۱۰۰۶ق، ماوراءالنهر وارد دوره‌ای از بحران‌های داخلی و تهاجمات بیرونی شد. درحالی‌که هر یک از معدود بازماندگان شیبانی در شهرهای مختلف ماوراءالنهر و خراسان، با حمایت عده‌ای از امرای ازبک، برای قدرت تلاش می‌کردند، شاه‌عباس صفوی، فرصت را برای بازپس‌گیری بخش‌هایی از خراسان و سیستان که پیشتر از دست داده بود، غنیمت شمرد (قطغان، ۱۳۸۵: ۷۵؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۲۷۰) و قزاق‌ها نیز به سرکردگی توکل به سمرقند و بخارا حمله‌ور شدند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۹۱/۲؛ قطغان، ۱۳۸۵: ۱۷۸). این وضعیت تا زمانی که باقی‌محمد، سرسلسله^۱ حکومت اشترخانی،^۲ توانست بر اوضاع منطقه مسلط شود، ادامه یافت. در میان نیروهایی که محمد باقی قبل و بعد از رسیدن به قدرت از حمایتشان برخوردار شد، می‌توان به خاندان‌های صوفی نقشبندی اشاره کرد که پژوهش حاضر به بررسی کنش‌های سیاسی آن‌ها در تمام دوره اشترخانیان اختصاص دارد.

اگرچه تاکنون پژوهشی مستقل درباره نقش و جایگاه شیوخ صوفی در منازعات قدرت دوره اشترخانی انجام نشده است، اما برخی پژوهش‌های مرتبط، می‌توانند به‌عنوان پیشینه پژوهش حاضر در نظر گرفته شوند. کتاب بخاری‌ها:

تاریخ سلسله‌ای، دیپلماتیک و تجاری ۱۷۰۲-۱۵۵۰، از اودری بورتون (Burton, 1997)، به سبب گستره وسیع منابع و اسناد استفاده شده در آن و همچنین اطلاعاتی که درباره کنش‌های سیاسی شیوخ صوفی در خود جای داده است، برای پژوهش حاضر مفید به نظر می‌رسد. پژوهش توماس ولسفورد (Welsford, 2012) با عنوان انواع چهارگانه وفاداری در آسیای مرکزی ۱۶۰۵-۱۵۹۸: تسلط طغای تیموری‌ها بر ماوراءالنهر که به بررسی زمینه‌های برآمدن سلسله اشترخانی در ماوراءالنهر اختصاص دارد در موارد متعدد به تعامل و تقابل شیوخ صوفی با دولت‌مردان و نقش آن‌ها در این جابجایی قدرت نیز پرداخته است. پژوهش مذکور به سبب بهره‌مندی از ساختاری نظام‌مند و همچنین استفاده از منابعی گسترده، برای هر تحقیقی مرتبط با تاریخ سیاسی آسیای مرکزی ضروری است. در میان پژوهش‌های روسی، تاریخ سیاسی طغای تیموری‌ها (اشترخانیان) می‌تواند برای پژوهش حاضر راهگشا باشد (Alekseev, 2007). این دست پژوهش‌ها به سبب اطلاعاتی که درباره بستر تاریخی و جغرافیایی مورد مطالعه و زمینه‌های کنشگری سیاسی شیوخ صوفی ارائه می‌دهند، حائز اهمیت‌اند. متأسفانه در میان پژوهشگران ایرانی، بررسی تاریخ حکومت‌های پساشیبانی خاصه موضوعاتی جزئی‌تر مانند کنشگری‌های شیوخ صوفی در این دوره چندان محل توجه نبوده است.^۳ تنها پژوهش قابل‌ذکر در این حوزه، جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی، نوشته

تیموریان ترجیح داده می‌شود. ولسفورد در دفاع از این عنوان دو دلیل ارائه داده است: یک. گرایش گسترده در آسیای مرکزی بعد از فروپاشی حکومت مغولان به نام‌گذاری سلسله‌ها بر مبنای نام جد مشترک؛ دو. سلاطین این سلسله از اخلاف طغای تیمور (برادر شیبان) فرزند جوجی بن چنگیزخان بودند. طبیعتاً عنوان طغای تیموریان می‌توانست آن‌ها را از رقبای شیبانی کاملاً مجزا سازد (Welsford, 2012:1). با وجود این، در نوشتار حاضر به سبب تقدم عنوان اشترخانی، همین عنوان به کار رفته است.

۳. معدود پژوهش‌های مربوط به اشترخانیان در زبان فارسی از این قرار است: مدخل «اشترخانیان» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ مدخل «جانیان» در دانشنامه جهان اسلام؛ مقالات «خراسان در تالطم روابط سیاسی ایران و خانات ماوراءالنهر: از میانه دوره صفوی تا پایان افشاریه» و «تحول حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی ازبکان ماوراءالنهر» هر دو از سیده فهیمه ابراهیمی (برای اطلاع از مشخصات کامل مقالات نک. بخش منابع و مآخذ).

۱. اینکه چه کسی را باید سرسلسله اشترخانیان دانست، در بین پژوهشگران محل اختلاف است. بورتون در مقاله‌ای با عنوان «نخستین خان اشترخانی بخارا که بود؟» به این موضوع پرداخته است (Burton, 1988: 482-488). آنچه مسلم است، محوری‌ترین شخص در رویدادهایی که منجر به انتقال قدرت از شیبانیان به اشترخانیان و سپس تثبیت آن شد، باقی محمدخان بوده است.

۲. درباره عنوان این سلسله نظرات مختلفی از سوی پژوهشگران ارائه شده است. بنی‌جانی/ جانیان (اخلاف جانی محمدخان بن یار محمدخان)، اشترخانیه/ اشترخانیان، استاراخانیان، هشترخانیان (حاکمان منسوب به شهرحاجی ترخان، اشترخان، استاراخان) و توقای/ طغای/ تغای تیموریه/ تیموریان (منسوب به توغای/ توقای تیمور بن جوجی بن چنگیزخان) عناوینی است که در منابع برای این سلسله پیشنهاد شده است. منابع مقدم همچون تذکره مقیم خانی (منشی، ۱۳۸۰: ۵۶)، عنوان اشترخانی را برای سلاطین این سلسله به کار برده‌اند درحالی‌که در پژوهش‌های جدید عمده‌تاً عنوان طغای

رخداد بعدی در شرایط متغیر سیاسی ماوراءالنهر بود. با تثبیت حکومت ازبکان، حدود یک سده این منطقه عمدتاً محل تقابلات درونی اخلاف ابوالخیرخان بود که با دست‌به‌دست شدن چندباره قدرت در تیره‌های مختلف همراه شد. آنگاه که در دهه نخست قرن یازدهم هجری قمری، تیره‌ای دیگر از ازبکان، یعنی اشترخانیان توانستند با استفاده از آشفستگی درونی ازبکان ابوالخیرخانی، قدرت را در اختیار بگیرند، افزون بر این چالش‌های درونی، میراث شیانیان در تقابل با بابرین هند و همچنین صفویان ایران که از دوره شیانی کاملاً رنگی مذهبی و فرقه‌ای گرفته بود را نیز به ارث بردند. لازم به ذکر است چالش‌های درونی ازبکان اشترخانی همچون قبل، ریشه در لایه‌های چندگانه اقتدار سنتی ازبکان داشت که باعث می‌شد به راحتی تسلیم یک ساختار منسجم نشوند.^۱ مجموع این شرایط، وضعیت سیاسی ماوراءالنهر را حتی در قیاس با دوره شیانیان تا حد قابل توجهی متغیرتر و آسیب‌پذیرتر می‌ساخت تا جایی که نه تنها خوانین اشترخانی امکان تأسیس حکومتی متمرکز در قلمرو خود را نیافتند بلکه افزون بر از دست دادن بخش‌هایی از حوزه نفوذ خود، نهایتاً تن به تشکیل خاناتی دوگانه با محوریت بخارا و بلخ دادند که پرداختن به آن‌ها از حوزه پژوهش حاضر خارج است.^۲

نقشبندیه ماوراءالنهر و خراسان در آستانه برآمدن اشترخانیان

یکی از ویژگی‌های نقشبندیه که در تداوم حیات آن در دوره‌های مختلف مؤثر بوده است، شکل‌گیری تدریجی خاندان‌هایی متنفذ و سرشناس در بطن این طریقت است. خاندان‌های علائیه، پارسائیه، احاراری، دهبیدی و جویباری به‌عنوان بانفوذترین خاندان‌های نقشبندی، نقشی مهم را در تاریخ طریقت نقشبندیه ایفا کرده‌اند. به‌رغم تعلق همه این خاندان‌ها به طریقتی واحد، بررسی تاریخ حیات سیاسی

احمد پاکتچی است که به سبب گستردگی موضوع، کمتر امکان پرداختن به جزئیات را داشته است (پاکتچی، ۱۳۹۲). به‌هرروی پژوهش حاضر در پی آن است تا با استفاده از منابع دست‌اول اعم از اسناد، منابع تاریخی متقدم و همچنین معدود پژوهش‌های انجام‌شده، ضمن واکاوی کنشگری‌ها و نقش‌آفرینی‌های شیوخ صوفی نقشبندی و زمینه‌های آن در دوره اشترخانی، به عوامل مؤثر بر نوع ارتباط آن‌ها با صاحبان قدرت نیز پردازد. لازم به ذکر است نگارنده پیشتر در مقالاتی مستقل به بررسی کنش‌های سیاسی شیوخ صوفی نقشبندی در دوره‌های تیموریان و شیانیان پرداخته است و مطالعه حاضر تکمیل‌کننده پژوهش‌های پیشین در بررسی تاریخ سیاسی نقشبندیه خواهد بود.

فضای سیاسی ماوراءالنهر در دوره اشترخانیان

قبل از پرداختن به زمینه‌های مستقیم حضور سیاسی شیوخ نقشبندی و کنش‌های آن‌ها در دوره اشترخانیان، نگاهی مختصر به فضای سیاسی این دوره، به‌عنوان ساختار اساسی کنشگری نیروهای مختلف، راهگشا خواهد بود.

با فروپاشی حکومت تیموریان، ماوراءالنهر میدان تقابل گسترده مدعیان قدرت شد. از یک‌سو ازبکان شیانی به سرکردگی شیبک‌خان عرصه را برای بسط قدرت خود مهیا دیدند و از سوی دیگر اخلاف تیمور، خاصه ظهیرالدین بابر، برای احیای دوباره قدرت تیموریان می‌کوشیدند. با برآمدن حکومت صفوی در ایران و غلبه شاه اسماعیل بر محمدخان شیانی در جنگ مرو، ظهیرالدین بابر با حمایت مستقیم صفویان، ماوراءالنهر را از ازبکان پس گرفت. تلاش موفقیت‌آمیز ازبکان برای بازپس‌گیری این سرزمین که با حمایت بدنه اهل سنت ماوراءالنهر - خاصه به سبب سیاست‌های مذهبی بابر و نزدیکی او به صفویان - همراه شد،

۱. ابراهیمی در پژوهش اخیرش با عنوان «تحول حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی ازبکان ماوراءالنهر»، ضمن واکاوی این لایه‌های چندگانه اقتدار در میان ازبکان، به سیاست‌های خوانین جهت افزایش اقتدار خان و کاهش نفوذ دیگر پایگاه‌های قدرت که گرد سلاطین و سران قبایل شکل می‌گرفت نیز پرداخته

۲. برای اطلاع بیشتر درباره تاریخ سیاسی حکومت اشترخانی نک. lekseev, 2007

نیز عمدتاً در بلخ صاحب نفوذ بودند و از مدت‌ها قبل شیخ‌الاسلامی بلخ در خاندان آن‌ها موروثی بود (Paul, 2017: 76). مقبره ابونصر پارسا در بلخ، مانند ستونی استوار بر خیمه نفوذ این خاندان نقشبندی عمل می‌کرد (McChesney, 1995: 272-273).

لازم به ذکر است در دوره مورد مطالعه، هیچ‌کدام از شیوخ صوفی نقشبندی، از فرهنگندی و اعتباری که اسلاف آن‌ها همچون خواجه محمد پارسا (م. ۸۲۲ق)، خواجه عبیدالله احرار (م. ۸۹۵ق)، خواجه احمد کاسانی (م. ۹۴۸ق) و خواجه محمداسلام جویباری (م. ۹۷۱ق) چه در میان پیروانشان (از منظر اعتقادی) و چه در بین صاحبان قدرت (از منظر میزان نفوذ شیوخ صوفی در دربار) برخوردار بودند، بهره چندانی نداشتند. از لحاظ اقتصادی نیز، شیوخ دوره اشترخانی قابل قیاس با دوره‌های تیموری و شیبانی نبودند. به نظر می‌رسد این وضع، افزون بر رقابت‌های درون‌طریقتی، ریشه در وضعیت متغیر سیاسی ماوراءالنهر داشت. تبعاً این بی‌ثباتی، خاندان‌های قدیمی متنفذ و موثر را نیز به چالش می‌کشید.

خاندان‌های نقشبندی در گذار قدرت از شیبانیان به اشترخانیان

از آنجاکه عبدالمؤمن در دوره کوتاه حاکمیت خود بر ماوراءالنهر، تقریباً تمامی مدعیان لایق حکومت را برچیده بود،^۲ دست‌کم در میان خاندان ابوالخیرخانی شخصیت برجسته‌ای برای در اختیار گرفتن قدرت باقی نمانده بود و گزینه‌های موجود بیشتر دست‌آویزی برای رقابت‌های امرا بودند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۹۰/۲). در این میان، شرایط دین‌محمد خان فرزند جانی‌محمد که از پیش در خدمت عبدالله‌خان شیبانی بوده (منشی، ۱۳۸۰: ۱۲۱-۱۲۰) و بعد از شنیدن خبر قتل عبدالمؤمن، در هرات تلاش برای جانشینی

آن‌ها، بیش از تعامل و اتحاد، بیانگر نوعی تقابل و پراکندگی است. در واقع اگرچه همه این گروه‌ها از لحاظ اعتقادی خود را پیروان خواجه بهاء‌الدین نقشبند می‌دانستند، اما کنش‌های سیاسی آن‌ها به‌عنوان بخشی از طریقتی عمل‌گرا، تابع شرایط واقع‌بینانه دیگری بود. تبعاً همین عامل باعث می‌شد که امکان همکاری با نیروهای مختلف و گاه متخاصم را داشته باشند و بدین‌گونه کمتر تحت‌الشعاع تغییر و تحولات پرشمار ماوراءالنهر در دوره پساتیموری قرار گیرند.

هرچند آغاز حکومت شیبانی با افول نسبی جایگاه خاندان نقشبندی احراری (اخلاف خواجه عبیدالله احرار، م. ۸۹۵ق) همراه بود، اما در همین دوره از میان پیروان او، خاندان‌های کاسانی و جویباری سر برآوردند که نقش مهمی را در نیمه دوم حکومت مذکور ایفا کردند.^۱ حدود نیم قرن حمایت خوانین شیبانی از خاندان جویباری ساکن بخارا، افزون بر چند برابر کردن میزان دارایی و نفوذشان، شهرت آن‌ها را نه‌فقط در ماوراءالنهر، بلکه در مناطق همجوار از جمله قلمرو صفویان هم فراگیر کرده بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۵۸/۳). بدین سبب وضع شیوخ نقشبندی در بخارا به‌مراتب بهتر از خاندان‌های نقشبندی دیگر شهرها از جمله رقیب سستی آن سمرقند، بود.

خاندان احراری در سمرقند، اگرچه به تدریج از انزوای اولیه خود در دوره شیبانی خارج شدند، اما همچنان در قیاس با جویباری‌ها نفوذ چندانی نداشتند. در واقع بعد از فروپاشی سلسله تیموریان، نفوذ احراری‌ها در هند گورکانی بیش از ماوراءالنهر شیبانی بود (نوشاهی، ۱۳۸۰: ۷۶-۷۲). اخلاف خواجه احمد دهبیدی که نفوذ و اعتبار روبه‌رشدی را در سمرقند تجربه می‌کردند، در میانه این دو خاندان قرار داشتند. حمایت شیوخ دهبیدی از مخالفان خان شیبانی، واپسین سال‌های حکومت مذکور را برای آن‌ها ناآرام ساخت (ملا محمد عوض، ۱۸). اخلاف خواجه محمد پارسا

۱. درباره این خاندان‌های نقشبندی و کنش‌های سیاسی آن‌ها در دوره شیبانیان نک. آرامجو و همکاران، «فراز و فرود حضور سیاسی شیوخ نقشبندی در دوره شیبانیان»، ۵۷-۸۴.

۲. لازم به ذکر است در راستای سیاست تمرکزگرایی عبدالله‌خان عمده سلاطین دیگر شاخه‌های ابوالخیرخانی و حتی عموزاده‌های خودش از دور

خارج شده بودند (نک. احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۲۷-۱۲۶) و در این زمان با سیاستی که عبدالمومن پیش گرفت، معدود افراد باقیمانده هم حذف شدند (Welsford, 2012: 41).

۲۰۱۱: ۵۶۰/۲؛ 98 (Welsford, 2012).

علاوه بر امکانگی، در منابع از دو شیخ دیگر نقشبندی سمرقند یعنی خواجه هاشم احراری (م. ۱۰۱۲ق) و همچنین اسحاق خواجه دهبیدی نیز به‌عنوان حامیان باقی‌محمد در نبرد با پیرمحمد خان یاد شده است (محمد عوض، ۳۴-۳۵). مسئله نزاع سمرقند و تاشکند (قزاق‌ها) یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های باقی‌محمد خان نیز ظاهراً با میانجی‌گری شیوخ نقشبندی صاحب‌نفوذ در هر دو ایالت به‌طور موقت برطرف گردید.^۴ چرایی اتخاذ این موضع از جانب شیوخ نقشبندی سمرقند در قبال باقی‌محمد نباید بی‌ارتباط با تقابل سنتی ایالات بخارا و سمرقند بوده باشد. رابطه دربار شییبانی بخارا با نقشبندی سمرقند اعم از احراری‌ها و دهبیدی‌ها، دست‌کم در چند دهه آخر آن حکومت حسنه نبود. در ضیاءالقلوب می‌توان شواهدی آشکار را در تأیید این ادعا یافت. به استناد این اثر، برخی از شیوخ نقشبندی سمرقند به تحرکاتی علیه حکومت متهم و مدتی هم زندانی شده بودند (ملا محمد عوض، نسخه خطی: ۳۵). بنابراین طبیعی بود که در فرصت پیش‌آمده، شیوخ نقشبندی سمرقند، در مقابل بخارا و در کنار مخالفانش قرار بگیرند. افزون بر این باقی‌محمد با غلبه بر قزاق‌ها، به مردم سمرقند از جمله شیوخ سرشناس و پرنفوذ نقشبندی ثابت کرده بود که بیش از دیگر مدعیان قدرت، توانایی حفاظت از سرزمین و مردم خود را داشته و شایسته حمایت است.^۵

دست‌کم در اثر اسکندربیک، به‌طور کلی از شیوخ نقشبندی و نه شیخی خاص سخن به میان آمده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۹۳/۲). متأسفانه عدم دسترسی به سلسله‌السلطین حاجی میر، امکان بررسی ارجاع دیگر او را متفی می‌سازد. باوجود این، همان‌طور که آمد، تاشکند حوزه نفوذ خواجه‌گان احراری بود و اطلاعاتی از حضور جویباری‌ها در آنجا در دست نیست. اسکندربیک در جای دیگری از مرشد نقشبندی تاشکند که مورد قبول قزاق‌ها بود سخن گفته است بدون اینکه اطلاعات بیشتری درباره او ارائه دهد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۴۶/۲). تنها احتمال ممکن در صورت پادرمیانی جویباری‌ها در این ماجرا، می‌تواند مربوط به عبدی خواجه جویباری باشد که در اوایل حکومت باقی‌محمدخان در سمرقند، به او پیوسته بود.

۵. ولسفورد از این موضوع تحت عنوان «وفاداری حامی پرورانه» یاد کرده است (Welsford, 2012: 94). بنا بر آنچه ولسفورد در فصل دوم اثرش آورده است وفاداری حامی پرورانه را می‌توان این‌گونه تشریح کرد: وفاداری به یک شخص که ریشه در توانایی او برای حمایت بیشتر از حامیانش برای پیشبرد امور مادی‌شان دارد و تبعاً در صورت نداشتن این توانایی حامیانش

را آغاز کرده بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۶۰/۲)، متفاوت می‌نمود. این تفاوت نه‌فقط در نسب متفاوت و غیرشییبانی دین محمد خان، بلکه در توانایی وی و خاندانش در کسب قدرت در شرایط جدید نهفته بود.^۱ اگرچه دین محمد در نبردی که با لشکر قزلباش در هرات داشت به قتل رسید^۲ اما برادرانش وقتی به ماوراءالنهر رسیدند که پیرمحمد خان، مسن‌ترین مدعی جانشینی عبدالؤمن درگیر مقابله با قزاق‌ها بود. باقی‌محمد و همراهانش با حمایت از پیرمحمدخان، توانستند لشکر قزاق را عقب نشانده و ایالت سمرقند را به‌عنوان پاداش این خدمت از خان شییبانی بخارا دریافت کنند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۹۲/۲؛ منشی، ۱۳۸۰: ۱۲۱) ضمن اینکه حکومت میانکال نیز به یارمحمد اعطا شد (Burton, 1997: 103). تثبیت شخصیت جویباری‌نامی همچون باقی‌محمد در سمرقند، به‌زودی او را در مقابل پیرمحمد خان قرار داد چراکه علاوه بر نشانه‌های تمرطلبی باقی‌محمد، شواهدی مبنی بر استقبال و حمایت گسترده مردم از وی نیز وجود داشت. به‌هرروی در اواخر سال ۱۰۰۷ ق پیرمحمد خان برای سرکوب باقی‌محمد، عازم سمرقند شد.

تا جایی که به موضوع مطالعه حاضر ارتباط دارد، شیوخ نقشبندی سمرقند در تقابل باقی‌محمد و پیرمحمد خان کاملاً طرف باقی‌محمد بودند. منابع آشکارا به حمایت شیخ سرشناس نقشبندی، محمد خواجه‌گی امکانگی و پیروانش (در سمرقند) از باقی‌محمد یاد کرده‌اند (اشرف،

۱. پیشتر اشاره شد که جانی محمد از اخلاف طغای تیمور (برادر شییبان) فرزند جوجی بن چنگیزخان بود. باوجود این باید در نظر داشت بعد از پناه آوردن یارمحمد و فرزندش جانی محمد به عبدالله‌خان در بخارا، به‌تدریج روابطی سببی بین آن‌ها ایجاد شده بود و بنابراین فرزندان جانی محمد دست‌کم از طرف مادر به خاندان جانی بیکی مرتبط بودند (نک Welsford, 2012: 48; Burton, 1997: 100).

برای اطلاع از پیشینه حکومتی جانی محمد در دشت قبچاق قبل از پناه آوردن به بخارا (نک. Trepavlov, 2009: 370-395).

۲. درباره مرگ دین محمد در منابع، اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد. آنچه مشخص است او در جریان نبرد با سپاه صفوی و یا به‌هنگام گریز از آن‌ها به قتل رسیده بود. برخی پژوهش‌ها روایت‌های مربوط به قتل او را به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌اند (Welsford, 2012: 60; Burton, 1997: 101).

۳. در مورد خواجه هاشم احراری نک. مطربی، ۱۳۸۲: ۳۱۳-۳۱۹.

۴. برتون با ارجاع به اسکندربیک ترکمان و حاجی میر، شیخ نقشبندی واسطه را از جویباری‌ها دانسته است (burton, 1997: 103). این در حالی است که

حمایت نقشبندیه از باقی محمدخان تنها به شیوخ سمرقند محدود نماند؛ از گزارش محمد طالب در *مطلب‌الطالبین* برمی‌آید که خاندان جویباری بخارا، پیرمحمد خان را گزینه مناسبی برای حکومت نمی‌دانسته‌اند^۱ و حمایت از باقی محمد را ترجیح دادند. با در نظر گرفتن شرایطی که آن‌ها در دوره حکومت خوانینی چون اسکندرخان، عبدالله‌خان و نیز عبدالمومن خان تجربه کرده بودند، تبعاً پیرمحمد خان، حاکم دست‌نشانده امرای ازبک، موردقبول آن‌ها نبود. او نه تنها توانایی حمایت از مردم و نیز حفظ جایگاه بخارا به‌عنوان کرسی حکومت را نداشت، بلکه زمینه را برای قدرت‌گیری بیش‌ازپیش امرای ازبک، دست‌اندازی‌های آن‌ها بر مردم و نهایتاً چندپارگی قدرت فراهم می‌ساخت. تجربه دوره‌های قبل به شیوخ صوفی ماوراءالنهر آموخته بود که هیچ‌چیزی مثل حکومتی قدرتمند و متمرکز، نمی‌تواند منافع آن‌ها را تأمین کرده و از موجودیتشان حفاظت کند. به‌هرروی، بنا بر *مطلب‌الطالبین*، عبدی‌خواجه جویباری (م. ۱۰۱۶ق.) در زمان حکومت پیرمحمدخان در بخارا، «به نزد باقی‌محمدخان به سمرقند رفتند و اختیار سپاهیگری کردند» (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۴۳). باقی‌محمد که برای کسب حمایت شیوخ پرطرفدار نقشبندی اهمیت زیادی قائل بود، پیوستن عبدی‌خواجه به سپاه سمرقند را غنیمت شمرده و ضمن استقبالی شایسته، همشیره خود، عجب‌خانوم را به عقد او درآورد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۴۳؛ Trepavlov, 2009: 110) و با او عهد بست در صورت غلبه بر بخارا و بلخ، یکی از ایالات سه‌گانه (سمرقند، بخارا و بلخ) را به او بسپرد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۴۳). نظر به نفوذ معنوی و جایگاه اقتصادی، سیاسی خاندان جویباری در بخارا و همچنین اشتیاق محمد باقی برای غلبه بر کرسی حکومت شیبانی، گزارش مربوط به استقبال ویژه او از خواجه جویباری کاملاً پذیرفتنی است.

رفتن عبدی‌خواجه جویباری به سمرقند و پیوستن به

باقی‌محمدخان، در *مطلب‌الطالبین* به‌عنوان عملی خودسرانه و بدون کسب اجازه از برادران ارشدش توصیف شده است (همان، ۲۴۳). باوجوداین، دور از ذهن نیست که خواجه‌های جویباری با درک شرایط جدید و احتمال پیروزی باقی‌محمد، با این کار تلاش کرده‌اند همزمان در هر دو جبهه نماینده داشته باشند. نارضایتی خواجه حسن به‌عنوان برادر ارشد و پیشوای خاندان جویباری از این تصمیم عبدی‌خواجه، می‌توانست صرفاً جهت جلوگیری از خصومت پیرمحمدخان شیبانی حاکم بخارا مطرح شده باشد. اصل مورد تأکید خواجه‌های جویباری مبنی بر عدم جواز سپاهیگری برای اعضای خاندان (همان، ۱۲۰)، می‌توانست در دفاع از موضع خواجه حسن مورد استفاده قرار گیرد.

لازم به ذکر است هرکدام از منابع نقشبندی سمرقند و بخارا سعی کرده‌اند نقش پیشوایان خود را در پیروزی باقی‌محمد پررنگ‌تر نشان دهند. درحالی‌که سمرقندی‌ها، نقش خواجگان احراری و دهبیدی را در پیروزی محمد باقی برجسته کرده‌اند، بنا بر *مطلب‌الطالبین*، این حمایت عبدی‌خواجه جویباری بود که پیروزی حاکم سمرقند را تضمین کرد (همان، ۲۴۳-۲۴۴). نظر به سکوت دیگر منابع (بی‌طرف) درباره نقش احتمالی هر یک از این شیوخ نقشبندی در جریان نبرد بخارا و سمرقند به سال ۱۰۰۷ق، بررسی دقیق موضوع مقدور نیست. آنچه مسلم می‌نماید، حمایت یکپارچه خاندان‌های نقشبندی از باقی‌محمد، به‌عنوان مدعی جدید قدرت در این دوره است.

تثبیت حکومت با محوریت بخارا: شکاف در میان حامیان نقشبندی باقی‌محمد

باقی‌محمد بعد از شکست پیرمحمدخان، پدربزرگش یارمحمد را طبق سنت رایج در میان ازبک‌ها مبنی بر استحقاق عضو ارشد خاندان حاکم برای مقام خانی،

۱. «امراء عبدالله بهادرخان بعد از کشتن عبدالمومن‌خان به‌ضرورت پیرمحمدخان را در ولایت پادشاه گردانیدند. هیچ‌کس از او ابا نمی‌کرد. در ولایت و مردم او بی‌سرانجامی پدید آمد». نک. حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۴۳.

را از دست می‌دهد. مثلاً عدم توانایی پیرمحمدخان در حفاظت از سمرقند در مقابل قزاق‌ها، این نوع وفاداری را نسبت به او کم کرده و باقی‌محمد را موردتوجه و اقبال قرار داد.

به‌عنوان خان در سمرقند برنشانند و خود راهی بخارا، واپسین کرسی حکومت شیبانیان شد. باوجوداین، وقتی باقی محمد از تمایل یارمحمد به برکشیدن دیگر نوادگانش مطلع شد، در نیمه نخست ۱۰۰۹ق، پدرش جانی محمد را جانشین او ساخت. البته تردیدی نیست که هم یارمحمد خان و هم جانی محمدخان، صرفاً خوانین صوری بودند و قدرت واقعی در اختیار خود باقی محمد بود (Burton, 1988: 488).

طبعاً حضور حاکمی مقتدر چون باقی محمد در بخارا برای شیوخ نقشبندی بخارا مغتنم بود. او تنها کسی بود که در این شرایط می‌توانست خاطره امنیت حاصل از حکومت خوانین مقتدر شیبانی را برای باشندگان بخارا ازجمله شیوخ نقشبندی جویباری زنده کند. باقی محمدخان هنگام ورود به بخارا با استقبال اشراف و اعیان آنجا به‌ویژه خواجه‌های جویباری روبرو شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۹۴/۲؛ حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۵۳). گزارش‌های مربوط به رفت‌وآمد شیوخ جویباری در دربار باقی محمد و حضور در مراسم مختلف درباری و حتی شکارهای سلطنتی، شاهدی از پذیرش نفوذ و موقعیت بالای خواجهگان مذکور در بخارا توسط خان جدید و همزمان، مؤید ضرورت ارتباط با این جریان قدرتمند برای حکومت بود (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۴۵). دامنه نفوذ جویباری‌ها که فراتر از بخارا به بلخ و دیگر نواحی نیز رسیده بود، در توسعه قلمرو باقی محمد و تسلیم دیگر مدعیان قدرت محلی مؤثر افتاد. به‌عنوان نمونه محمد باقی، به سال ۱۰۱۰ ق. قبل از حمله به بلخ که در اختیار محمدابراهیم شیبانی، دست‌نشانده شاه صفوی بود، توانست به مدد عبدی‌خواجه جویباری بدون جنگ، ترمذ را متصرف شود. حاکم شهر مذکور از پیروان خواجهگان نقشبندی جویباری بود و به توصیه عبدی‌خواجه، وارد جبهه محمد باقی شد (حسینی صدیقی، ۲۴۷؛ احمدوف، ۱۳۲).

با وجود این، روابط باقی محمد و شیوخ جویباری، به‌ویژه عبدی‌خواجه همواره دوستانه نبود. بنا بر *مطلب‌الطالبین*، قدرت‌طلبی‌های عبدی‌خواجه، باقی محمد را به تداوم ارتباط با او بدین ساخت (حسینی صدیقی، ۲۴۴).

بیشتر اشاره شد که بنا بر گزارش *مطلب‌الطالبین*، باقی محمد، تعهد داده بود در صورت غلبه بر بخارا و بلخ، حمایت عبدی‌خواجه را با اعطای یکی از ایالات سه‌گانه به او جبران نماید. این در حالی است که بنا بر اثر مذکور تنها عایدی عبدی‌خواجه از پیروزی‌های باقی محمدخان، دریافت سالانه مبلغ پنجاه‌هزار خانی بود (حسینی صدیقی، ۲۴۴؛ Burton, 1997: 120). بالطبع این موضوع ناراحتی خواجه مذکور را در پی داشت و به‌تدریج او را تبدیل به یکی از مدعیان قدرت و مخالفان باقی محمدخان ساخت. عبدی‌خواجه ضمن پناه دادن به دیگر مخالفان خان، تا جایی که نفوذش در بخارا افزود که گاه توسط هوادارانش در سپاه محمد باقی، پادشاه خطاب می‌شد. بنا بر *مطلب‌الطالبین*، «عبدی‌خواجه خان را منظور نمی‌داشتند و خان کسی را که از پیش خود می‌راندند و به او التفات نمی‌کردند، خواجه او را می‌خواندند و اکثر خان را پیش مردم دشنام می‌کردند و هیچ‌ا با نمی‌کردند. تمامی مردم و سپاه را رجوع به خواجه شد. هرروز اکابر و سپاه صف‌صف، فوج‌فوج به ملازمت خواجه می‌آمدند و بعضی از سپاه به خواجه می‌گفتند پادشاهم ما شما را پادشاه می‌سازیم» (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۴۶). این شرایط، محمد باقی را بر آن داشت تا ضمن مصادره اموال عبدی‌خواجه و تضعیف وی، با فراخواندن خواهرش از بیت او، ارتباط خواجه مذکور را با خاندان سلطنتی نیز قطع کند (همان، ۲۴۵). هرچند پادرمیانی برادران عبدی‌خواجه، برای مدتی این ماجرا را مسکوت گذاشت اما در پی حضور او در شورش نافرجم که در ۱۰۱۳ق. یک سال بعد از تاج‌گذاری محمد باقی رخ داد (Burton, 1997: 120-121)، خواجه مذکور ناچار شد با شرایط نامناسبی ماوراءالنهر را به مقصد هند ترک کند (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۴۷). ظاهراً شورشیان بر آن بودند که ضمن کشتن باقی محمدخان، عبدی‌خواجه را به‌جای او بر حکومت بخارا بنشانند (Burton, 1997: 121). بدین گونه نخستین اقدام یکی از اعضای خاندان جویباری برای دستیابی به حکومت ناکام ماند. به‌رغم تقابل خان با عبدی‌خواجه، ارتباط او با دیگر خواجه‌های جویباری بخارا، همچنان حسنه باقی ماند. نه تنها

برخلاف دستور اولیه، اموال عبدی‌خواجه مصادره نشده بود، بنا بر *مطلب‌الطالبین*، بعد از وفات خواجه مذکور در هند به سال ۱۰۱۶ق.، دارایی او به برادر ارشدش خواجه حسن منتقل شد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۱۸). باید در نظر داشت، محمد باقی خان تثبیت حکومت خود در کرسی شیبانی که همچنان مدعیانی از سلسله مذکور داشت، از نقشی که شخصیت‌های صوفی پرنفوذ از جمله خاندان جویباری در میان مردم در تضمین مقبولیت و مشروعیت او می‌توانستند ایفا کنند، غافل نبود. در *تذکره‌الشعر* از خانقاهی یاد شده است که محمد باقی برای مولانا پاینده آخوند اخیسکتی، از دیگر شیوخ سرشناس و پرنفوذ نقشبندی ساکن بخارا بنا کرده بود (مطربی، ۱۳۸۲: ۱۹۱). از آنجاکه در گزارش او به سال ساخت این خانقاه اشاره نشده است، نمی‌توان به روشنی درباره علت توجه خان به شیوخ نقشبندی غیرجویباری در بخارا سخن گفت، اما دور از ذهن نیست که این موضوع مربوط به بعد از شورش سال ۱۰۱۳ ق. و در جهت ایجاد توازن در قدرت و نفوذ شیوخ صوفی بخارا صورت گرفته باشد (Burton, 1997).

برخلاف حمایت مستقیم شیوخ نقشبندی سمرقند اعم از شیوخ احراری و دهبیدی از باقی‌محمدخان در ابتدای حکومتش، در سال‌های پایانی حکومت او خبری از ارتباط آن‌ها با خان در دست نیست. بالطبع یکی از دلایل این موضوع، انتقال کرسی حکومت از سمرقند به بخارا در زمان باقی‌محمدخان بود. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، دست‌کم بخشی از حمایت سمرقند و به‌طور خاص شیوخ نقشبندی این شهر از حاکم جدید و قدرت‌طلبی‌هایش در برابر پیرمحمد خان شیبانی، ریشه در رقابت دیرین سمرقند و بخارا داشت. در واقع آن‌ها باقی‌محمد را احیاگر عظمت سمرقند در برابر بخارا می‌دانستند که از دوره شیبانی به‌عنوان کرسی اصلی ماوراءالنهر جای سمرقند را گرفته بود. تبعاً باقی‌محمدخان با انتقال کرسی حکومت به بخارا نمی‌توانست همچون قبل از

حمایت شیوخ نقشبندی سمرقند برخوردار باشد. افزون بر این، عامل دیگری نیز در سردی روابط شیوخ احراری سمرقند با محمد باقی خان مؤثر بوده است. در جریان آشفته‌گی‌های واپسین حکومت شیبانی، شخصی به نام بدیع‌الزمان از شاهزاده‌های تیموری و همچنین خویشاوندان خواجه‌های احراری سمرقند^۱ دوباره بدخشان را از شیبانی‌ها پس گرفته بود (McChesney, 1989:379) اما به‌زودی در پی برآمدن حکومت جدید در ماوراءالنهر، به سال ۱۰۱۱ق. مغلوب باقی‌محمدخان شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۳۲/۲؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۸۰). ظاهراً این رویداد، کینه نقشبندیه احراری به‌ویژه خواجه هاشم احراری را نسبت به باقی‌محمدخان در پی داشت (Welsford, 2012: 195).

خاندان‌های نقشبندی در منازعات داخلی جانشینان محمد باقی

باقی‌محمدخان که با عواقب عدم تعیین جانشین به‌خوبی آشنا بود، هنگامی که در اواخر کار به بیماری مبتلا شده بود، ضمن فراخواندن برادرش ولی‌محمد از بلخ، او را به‌عنوان خان برنشانید^۲. در گزارش مربوط به جلوس ولی‌محمدخان در سمرقند، از خواجه هاشم احراری نیز یاد شده است (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۴۶). خواجه‌های جویباری هم به‌محض دریافت خبر رسیدن ولی‌محمد از بلخ، راهی سمرقند شدند و مورد استقبال خان مذکور قرار گرفتند. مولف *مطلب‌الطالبین* در گزارش مربوط به حضور شیوخ جویباری و همچنین خواجه هاشم احراری در دربار ولی‌محمد، سعی کرده است بر جایگاه بالاتر مخدومین خود تأکید کند (همان، ۲۰۱۲: ۱۴۶). هرچند طبیعتاً خواجه هاشم احراری در سمرقند مقبولیت بسیار بیشتری نسبت به خواجگان جویباری داشت، اما تردیدی نیست که برای ولی‌محمد نیز ارتباط با خواجگان جویباری بخارا از اهمیت بیشتری برخوردار بود. به‌هرروی ولی‌محمدخان خواهرش

۲. تاریخ دقیق وفات محمد باقی مشخص نیست؛ در منابع سال‌های ۱۰۱۳، ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ ذکر شده است. باوجوداین برای تأیید سال ۱۰۱۴ شواهد بیشتری وجود دارد. نک. McChesney, 1980: احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۳۴

۱. محمد بن ولی در بحرالاسرار او را داماد خواجه هاشم احراری دانسته است (به نقل از McChesney, 1980: 79). اسکندربیک ترکمان نیز او را به‌عنوان یکی از اخلاف خواجه عبیدالله احرار معرفی کرده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۳۲/۲).

خواستن او از حکومت صفوی شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۱۶/۲-۸۱۵؛ خافی‌خان، ۱۸۶۹: ۲۶۰؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۲۱۹-۲۱۸). بعد از بازگشت پیروزمندانه ولی محمدخان به ماوراءالنهر با کمک قزلباش‌ها،^۲ عبدالرحیم خواجه جوئیاری در شمار معدود شخصیت‌های سرشناسی بود که به استقبال او رفت (Burton, 1997: 132). از سوی دیگر، نقشبندیه سمرقند با حمایت از امامقلی توانستند در نبرد نهایی میان او و ولی محمدخان، در میانه سال ۱۰۲۰ نقش برجسته‌ای ایفا کنند. از آنجاکه هم ولی محمدخان و هم امامقلی از قزاق‌ها طلب کمک کرده بودند، شیوخ نقشبندی سمرقند با استفاده از نفوذ خود در تاشکند، توانستند آن‌ها را عمدتاً به سمت امامقلی سوق دهند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۴۵/۲-۸۴۶؛ Alekseev, 2007: 122). افزون بر این، منابع از حضور مستقیم خواجه هاشم دهبیدی در این نبرد و همچنین حکایاتی کرامت‌گونه از نقش او در پیروزی امامقلی یاد کرده‌اند (منشی، ۱۳۸۰: ۱۳۵؛ احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

اگرچه کرسی امامقلی نیز همچون پیشینیانش بخارا بود اما در دوره طولانی حکومت او، سمرقند وضعیت مطلوب‌تری را نسبت به قبل تجربه کرد. تا جایی که به موضوع مورد مطالعه برمی‌گردد، امرای او با شیوخ نقشبندی سمرقند مخصوصاً شاخه دهبیدی ارتباط نزدیکی برقرار کردند که در این زمان در این شهر از نفوذ بالایی برخوردار بودند (مطربی، ۱۳۷۷: ۲۱۰). امیر یلنگتوش بی، اتالیق سرشناس امامقلی خان و ندرمحمدخان در ۱۰۲۸ق. برای خواجه هاشم دهبیدی^۳ در سمرقند خانقاهی بنا کرد و بخشی از املاک خود را وقف آن نمود.^۴ بنای مدرسه‌ای در مقابل مدرسه الغیبیک از دیگر اقدامات عمرانی این امیر بود (سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۵۹ و ۱۶۱؛ وامبری، ۱۳۸۷: ۲۸۰). در

عجب‌خانوم را که پیشتر در عقد عبدی‌خواجه جوئیاری بود (همان، ۲۴۳)، بعد از وفات او به ازدواج عبدالرحیم خواجه درآورد ضمن اینکه چند روستا را به‌عنوان سیورغال به او بخشید (همان، ۲۲۴).

با آمدن ولی محمدخان به بخارا، رابطه او و خواجه جوئیاری بیش‌ازپیش تقویت شد. حسن خواجه جوئیاری چندین بار به‌افتخار ولی محمد مهمانی برگزار کرد. متقابلاً ولی محمدخان نیز گاه برای دیدار خواجه مذکور به جوئیاری بخارا می‌رفت (همان، ۱۵۴). در جریان منازعات ولی محمدخان و برادرزاده‌هایش (امامقلی و ندرمحمد) بر سر قدرت (احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۳۵؛ Burton, 1997: 123-125)، خواجه‌های جوئیاری به‌عنوان نمایندگان خان بخارا وارد عمل شدند. در یک مورد حسن خواجه جوئیاری به پیشنهاد ولی محمدخان از بخارا به بلخ رفته و امامقلی و ندرمحمد را از عزیمت به بخارا منع کرده بود (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۵۶-۱۵۷). این در حالی بود که شیوخ نقشبندی سمرقند در پی تغییر وضع موجود، از هیچ تلاشی برای بالا کشیدن رقبای بخارا دریغ نمی‌کردند.

به نظر می‌رسد در دوره اشترخانی، بخارا از قدرتی برای تسلط کامل بر سمرقند و دیگر مناطق قلمرو برخوردار نبود. در واقع با برهم خوردن ساختار متمرکزی که در دوره عبدالله خان شیبانی شکل گرفته بود، در دوره اشترخانی نوعی استقلال نسبی در ایالات مختلف شکل گرفت و هر یک در پی اعمال برتری خود بودند. در آخر سال ۱۰۱۹ق. خواجه هاشم دهبیدی به همراه محمد باقی بی قلماق، حاکم سمرقند از جانب ولی محمد و همچنین یلنگتوش بی اتالیق، امامقلی را از بلخ به سمرقند طلبیده، خطبه و سکه به نام او کردند^۱ که این تقابل منجر به شکست ولی محمدخان و مدد

۲. برای اطلاع از نقش نیروهای قزلباش در پیروزی ولی محمد نک. منشی، ۱۳۸۰: ۱۳۲-۱۳۳؛ محمود بن ولی، بحرالاسرار، به نقل از Alekseev, 118؛ احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۴۰.

۳. درباره این شیخ نقشبندی نک. مطربی، ۱۳۷۷: ۲۱۰-۲۱۲.

۴. راقم سمرقندی، ۱۹۵؛ بنا بر سمریه این خانقاه توسط یلنگتوش بی که از مریدان خواجه هاشم دهبیدی بود بر سر مزار خواجه احمد کاسانی بنا شد. نک. سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۹۸.

۱. «خواجه ابوهاشم دهبیدی و محمد باقی بی قلماق که از جانب ولی محمدخان حاکم سمرقند بود و یلنگتوش بی اتالیق که به کمک او در آنجا می‌بود چون از اوضاع نکوهیده ولی محمدخان آزار یافته بودند خطبه و سکه به نام امامقلی خان کرده او را از بلخ طلب نمودند» (لاهوری، ۱۸۶۷: ۲۱۹/۱-۲۱۸). احمدوف به نقل از بحرالاسرار محمود بن ولی، خواجه هاشمی و صالح خواجه دهبیدی را در بین حامیان امامقلی آورده است (احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

در بخارا بعد از وفاتش (۱۰۳۸ق.) به دستور خان (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۸۳)، نشان از تداوم تیرگی روابط آن‌ها دارد.

شیوخ نقشبندی در خانات دوگانه: میانجی‌گری

هنگامی که امام‌قلی خان و ندر محمد توانستند با شکست ولی محمد، علاوه بر بلخ، ماوراءالنهر را هم به حوزه قدرت خود بیفزایند، خانات دوگانه شکل گرفت. بخارا به‌عنوان خان‌نشین اصلی، مقرّ خان بزرگ (خان کلان)، امام‌قلی خان بود که ماوراءالنهر را در اختیار داشت و بلخ مرکز حکومت خان کوچک (خان خرد)، ندر محمدخان محسوب می‌شد (احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۴۲). هرکدام از این خان‌نشین‌ها، مسائل داخلی و خارجی خاص خود را داشتند^۳ و به همین سبب تا حد زیادی مستقل از هم عمل می‌کردند. همین شرایط گاه زمینه تقابل خانات مذکور را فراهم می‌ساخت. شیوخ نقشبندی جویباری در این موارد به‌عنوان شخصیت‌های قابل وثوق هر دو طرف، میانجی‌گری می‌کردند. امام‌قلی خان تاج‌الدین حسن خواجه جویباری را به دربار برادرش ندرمحمد در بلخ فرستاد تا او را از اقدام علیه بخارا منع کند (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۵۷-۱۵۸). همان‌طور که اشاره شد، ندر محمدخان نیز رابطه نزدیکی با شیوخ جویباری داشت. محمد طیب خواجه از فرزندان تاج‌الدین حسن خواجه جویباری، یکی از خویشاوندان نزدیک ندرمحمد را به‌عنوان همسر در منزل داشت و به همین مناسبت در بلخ سیورغالاتی را از خان دریافت کرده بود (همان، ۱۷۱).

در سال ۱۰۵۱ق. امام‌قلی ناچار شد به نفع ندر محمد از حکومت ماوراءالنهر کناره‌گیری کند.^۴ خواجه‌های جویباری بخارا از خان جدید به‌گرمی استقبال کردند.

هند از سوی دیگر، دغدغه اصلی سیاست خارجی بلخ بود. در این باره نک. McChesney, 1992
 ۴. لازم به ذکر است امام‌قلی در واپسین سال‌های حکومتش در بخارا نابینا شده بود. همین موضوع باعث شد بسیاری از اطرافیانش به سمت ندرمحمدخان بروند. در نامه والده خواجه ابراهیم، سفیر بلخ در مسکو آمده است: «بعد از نابینا شدن امام‌قلی، یلنگتوش بی و سایر امرای بخاری، ندر محمد را از بلخ خواسته بر سریر اقتدار بخارا نشانند» (احمدوف، ۱۳۹۲: ۳۶۲). برخی علت انتقال قدرت در این شرایط را سنتی قدیمی در میان ازبک‌ها دانسته‌اند که بر مبنای آن شخص نابینا حق حکومت نداشت (Alekseev, 2007: 28)

مقابل وقتی امام‌قلی به سال ۱۰۳۰ق. در نبرد با قزاق‌ها شکست خورد، خواجه هاشم دهبیدی «پای در میدان مصالحه نهاده، فیما بین امام قلیخان و سلاطین قزاق خصوصاً ترسون محمدخان صلح‌گونه واقع و گرگ آشتی کردند و هر یک به مقر عز خود شتافتند» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۶۳/۳).^۱

با استقرار امام‌قلی خان در بخارا، منابع از رابطه نزدیک خان و تاج‌الدین حسن خواجه جویباری یاد کرده‌اند. در چند مورد از پادرمیانی خواجه مذکور برای رفع‌ورجوع برخی اختلافات در دربار امام‌قلی یاد شده که در همه موارد با رضایت خان همراه بوده است. بنا بر *مطلب‌الطالبین*، هرگاه خان از بخارا خارج می‌شد، تاج‌الدین حسن خواجه جویباری را برای رتق‌وافتق امور به‌جای خود می‌گماشت (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۵۴). این در حالی بود که رابطه امام‌قلی و دیگر شیخ سرشناس جویباری یعنی عبدالرحیم خواجه چندان حسنه نبود. در واقع حمایت عبدالرحیم خواجه از ولی محمدخان در جریان تسلط مجدد او بر بخارا به کمک نیروهای قزلباش، امام‌قلی را نسبت به خواجه مذکور بدبین ساخته بود؛ ظاهراً همین موضوع باعث شده بود عبدالرحیم خواجه بدون کسب اجازه از امام‌قلی عازم مکه شده^۲ و مدتی را در اصفهان در دربار صفوی بگذراند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۵۹/۳-۹۵۸؛ حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۸۳). امام‌قلی به‌محض اطلاع از سفر عبدالرحیم خواجه، دستور مصادره اموال و دارایی‌های او در جویبار را صادر کرد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۳۱). اگرچه بعد از بازگشت خواجه به بخارا، سخن از ارتباط مجدد او و امام‌قلی به میان آمده است، اما سفر دوباره عبدالرحیم در ۱۰۳۵ق. به حج از طریق هند (مطرب، ۱۳۷۷: ۲۱۳) و روایت مربوط به مصادره ماترک او

۱. در کتاب *تاریخ سیاسی طغای تیموریان*، به نقل از *بحرالاسرار*، خواجه هاشم مذکور از شیوخ جویباری معرفی شده است (Alekseev, 2007: 123). فارغ از اینکه این منطقه اساساً در جغرافیای نفوذ شیوخ احراری و دهبیدی قرار داشت و همچنین نبود شخصی به نام ابوهاشم در میان شیوخ جویباری دوره امام‌قلی، گزارش اسکندربیک ترکمان پذیرفتنی‌تر است.
 ۲. حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۳۰-۲۲۹؛ بنا بر روایتی دیگر امام‌قلی خود دستور به سفر اجباری عبدالرحیم داده بود که نهایتاً به سبب نارضایتی مردم از این امر پشیمان شد. نک. همان، ۲۲۸.
 ۳. بخارا با مسئله قزاق‌ها و همچنین شیبان‌های خوارزم (عربشاهیان) روبرو بود. در مقابل، نحوه ارتباط با حکومت صفویه ایران از یکسو و تیموریان

دهبیدی را از سمرقند طلبیده، صاحب قدرت ساختند (بدخشی، ۱۳۸۶: ۴۵). فارغ از اینکه این گزارش حاکی از نارضایتی خاندان دهبیدی از حاکمیت است، اشاره آن به وجود امیری در میان خاندان مذکور نیز می‌تواند از حیث نقش‌هایی که توسط آن‌ها ایفا می‌شد، جالب توجه باشد.

به هر رو، هنگامی که عبدالعزیزخان راهی بخارا بود، خواجه‌های جویباری در خارج از بخارا به استقبال او شتافتند (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۰۴). متقابلاً خان نیز بعد از ورود به بخارا به جویبار رفته و به تاج‌الدین حسن خواجه، پیشوای آن زمان نقشبندی جویباری، ادای احترام کرد (همان، ۱۵۵: ۲۰۴). لازم به ذکر است، از یکسو عبدالعزیز از زمان حکومت عمویش امامقلی خان، دختر عبدالرحیم خواجه جویباری را در منزل داشت (همان، ۲۲۸) و بدین‌گونه داماد خاندان نقشبندی جویباری محسوب می‌شد و از سوی دیگر خواجه محمد یعقوب جویباری، دختر عبدالعزیزخان را به همسری گرفته بود (همان، ۲۵۳). بی‌تردید این ازدواج‌ها، زمینه تقویت جایگاه شیوخ جویباری در دوره حکومت عبدالعزیزخان را فراهم می‌ساخت. باوجوداین، از دوره عبدالعزیزخان، به تدریج خاندان جویباری جایگاه پیشین خود را از دست داد. تاج‌الدین حسن خواجه جویباری به سال ۱۰۵۶ق. درگذشت (همان، ۲۱۹) بدون اینکه جانشینی شایسته از خود به جا گذاشته باشد. عملکرد ضعیف یوسف خواجه فرزند ارشد او در شش سالی که بعد از پدرش در رأس خاندان جویباری بود (همان، ۲۵۷)، موجب پراکندگی اعضای خاندان و همچنین نارضایتی پیروان آن‌ها شد.^۱ افزون بر این در سال‌های بعد عاملی بیرونی نیز در این وضع مؤثر بود؛ وقتی به سال ۱۰۹۲ق انوشه خان حاکم اورگنج، در نبود عبدالعزیزخان، به بخارا لشکر کشید، جویبار تا حد زیادی غارت شد (منشی، ۱۳۸۰: ۱۷۳). باوجوداین، مشکلات داخلی خاندان جویباری و ضعف

حسن خواجه ضمن برگزاری ضیافتی اشرافی، از ندرمحمد خان و امیرایش پذیرایی کرد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۵۵-۱۵۴). باوجوداین، این وضعیت تداومی نداشت؛ از یکسو رابطه نزدیک ندرمحمد خان با یکی از دیگر شیوخ - محتملاً از رقبای شیوخ جویباری - به نام شیخ درویش، موجب کدورت شیوخ جویباری از خان شد (همان، ۱۷۸). از سوی دیگر، تحرکات امرای امامقلی خان علیه ندر محمد که ریشه در رفتار او با مخدومشان (امامقلی خان) و همچنین میدان دادن بیشتر به امرای بلخی داشت، شرایط را برای ندر محمد دگرگون ساخت (احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۴۵؛ Alekseev, 129). نظر به ارتباط عمیق و گسترده شیوخ جویباری با امرای ازبک، دور از ذهن نیست که این موضوع به‌نوبه خود در تیره شدن روابط شیوخ مذکور با خان جدید نیز مؤثر بوده باشد. به‌هرروی، امرای ناراضی با برکشیدن عبدالعزیزخان، فرزند ارشد ندر محمدخان به سال ۱۰۵۵ق. او را وادار کردند تا بخارا را رها کرده به بلخ برگردد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۷۸؛ احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۴۵).

بعد از ندرمحمد خان، عبدالعزیزخان بر بخارا و توابع آن و سبحانقلی خان بر بلخ تسلط یافت. عبدالعزیز نیز همچون دیگر مدعیان تخت بخارا، در ابتدای کار و قبل از تسلط و انتقال به بخارا، از حمایت امرا و اعیان سمرقند بهره‌مند شد. منابع از ارادت او به خواجه صالح بن خواجه کلان بن مخدوم اعظم کاسانی یاد کرده‌اند (منشی، ۱۳۸۰: ۱۷۹). با رفتن عبدالعزیزخان به بخارا و ارتباط تنگاتنگ با شیوخ نقشبندی جویباری، طبیعتاً ارتباط او با خواجه کاسانی و به‌طورکلی دهبیدی کمتر شد. احتمالاً پیوستن یکی از اعضای خاندان دهبیدی به مخالفان اشترخانان در بدخشان بعد از این بوده است. بنا به گزارش بدخشی، مردم بدخشان در ۱۰۶۸ ق. امیر یاری بیگ خان از خاندان

۱. رسید و هرکدام به یک طرف خواهند افتاد و جویبار ویران خواهد شد. فی الواقعه چنان‌که فرموده بودند، چنان واقع شد؛ نک. حسینی صدیقی: ۲۶۲.

۱. «روزی ایشان عنایت می‌فرمودند که نمی‌دانم بعد از من جویبار چه روش شود؟ چراکه محمد یوسف مهمات خود را بدرویش گذاشته و سلوک مردم را بعد از من نمی‌تواند کرد و برادران خود را و یاران من را آزارها از او خواهد

با وجود این، پیوند طریقتی این خاندان همواره مورد تأکید بوده است.

خواه در دوره شیبانی و خواه در دوره اشترخانی، همواره افرادی از خاندان پارسائیه نقش فعالی در رقابت‌های حکام بلخ و بخارا داشتند. در واقع نقشی را که خاندان جویباری در بخارا و خاندان‌های احراری و دهیبدی در سمرقند ایفا می‌کردند، اخلاف پارسا در بلخ بر عهده داشتند. طبیعتاً دامنه نفوذ هرکدام از این خاندان‌ها به دیگر ایالت‌ها نیز می‌رسید. به‌عنوان نمونه هنگامی که به سال ۹۸۲ق. بعد از نافرمانی دین محمد بن پیرمحمد خان، نیروهای بخارا به سرکردگی عبدالله بن اسکندر خان، ترمذ - از توابع بلخ - را محاصره کرده بودند، خواجه عبدالولی پارسا مشهور به خواجه جان خواجه پارسا - شیخ الاسلام بلخ برای میانجی‌گری از جانب بلخ انتخاب شد و توانست نیروهای بخارا را قانع کند بدون ادامه حمله به سوی بلخ، بازگردند (تنیش، ۲۹۹؛ قطغان، ۱۳۸۵: ۲۷۷). دامنه حضور سیاسی شیوخ نقشبندی پارسائیه صرفاً محدود به میانجی‌گری در میان صاحبان قدرت نبود؛ در بعضی موارد به‌طور مستقیم در منازعات شرکت داشتند. در ماجرای تاخت و تاز شاهرخ سلطان، والی بدخشان در حوالی بلخ (سال ۹۸۷ق)، بنا بر گزارش حافظ تنیش، خواجه عبدالولی پارسا و فرزندش دلدارخواجه در رأس کسانی بودند که برای دفاع از بلخ کوشش کردند (تنیش، ۴۶۲؛ قطغان، ۱۳۸۵: ۲۱۹).

پیوند شیوخ نقشبندی پارسائیه با قدرت در دوره اشترخانی به اوج خود رسید. نظر به اینکه در این زمان بلخ عمدتاً به‌عنوان ایالتی مستقل اداره می‌شد، حاکم آنجا برای تثبیت قدرت و همچنین بالا بردن توان مقاومت در برابر توسعه‌طلبی خان کلان مستقر در بخارا، نیازمند تقویت بیش‌ازپیش روابطش با جریان‌ها و خاندان‌های صاحب نفوذ بود. در همین راستا افزون بر حمایت بیشتر از شیوخی چون نقشبندیه پارسایی و سپردن مناصبی به آن‌ها، گزارش‌هایی

تدریجی آن‌ها، نباید به معنی حذف کامل آن‌ها از میدان سیاست و ارتباط با صاحبان قدرت در نظر گرفته شود به‌ویژه از آن‌ها که خاندان مذکور از مدت‌ها قبل نه تنها به‌عنوان حامیان معنوی دولت‌های بخارا ایفای نقش می‌کردند، بلکه در نتیجه پیوندهای زناشویی متعدد با خاندان حاکم به‌نوعی خود نیز در شمار آن‌ها در آمده بودند. سبحانقلی خان که به سال ۱۰۹۲ق. جانشین برادرش عبدالعزیز خان شد (احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۵۱)، دختر محمد طیب خواجه جویباری را در منزل داشت (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۱۷۲). در آغاز حکومت او، خواجه محمدباقر جویباری به همراه دیگر اعیان و اشراف بخارا به استقبال خان به نسف رفتند و سکه و خطبه را به نام او کردند (منشی، ۱۳۸۰: ۱۹۴).^۱

شیوخ نقشبندی در خانات دوگانه: نقشبندیه پارسائیه و حکومت بلخ

در دوره حکومت جانشینان سبحانقلی و رقابت‌های میان‌ایالتی، بخصوص بین خان‌نشین‌های دوگانه بخارا و بلخ، اطلاع‌چندانی از کنش‌های سیاسی شیوخ جویباری در دست نیست. این در حالی است که در بلخ شیوخ نقشبندی از خاندان پارسائیه نقش پررنگ‌تری را ایفا می‌کنند.

از پیشینه حضور خاندان پارسا در بلخ نیز اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها می‌دانیم ابونصر پارسا فرزند ارشد خواجه محمد پارسا در بلخ اقامت داشت. در دوره‌های بعد فرزندان و اخلاف او نیز عمدتاً در همین ولایت سکونت داشته و از نفوذ و اعتبار بالایی چه در میان مردم و چه در بین طبقه حاکم برخوردار بودند. خاندان پارسا برای دوره‌ای طولانی، مناصبی چون شیخ‌الاسلامی و نقابت را بر عهده داشتند. در واقع در خاندان نقشبندی پارسائیه پیش و بیش از دیگر شاخه‌های نقشبندی، می‌توان شاهد گذار از نفوذ کاریزماتیک به نفوذ و اقتدار دیوان‌سالارانه بود.

۱. همچنین نک. بخاری، ۲۰۱۴: ۲۰۵. «جمعی از خواجهگان جویبار همراه مخادم شهر و امرای عدالت آثار ماوراءالنهر اتفاق نموده، بر طریقه یاسای جنگیزی حضرت را کرنش کردند و خطبه را به اسم و لقب همایون آن

توسط محمود بی، عزل و راهی هند شد (منشی، ۱۳۸۰: ۲۶۴-۲۶۲).

خاندان‌های نقشبندی در واپسین سال‌های حکومت اشترخانی

در اواخر حکومت اشترخانی، خاندان‌های مختلف نقشبندی تا حد قابل توجهی نفوذ قبلی خود را از دست داده بودند. در واقع تا جایی که از منابع برمی‌آید، دست‌کم از منظر فعالیت‌های سیاسی، شرایط پیشین خود را نداشتند. با وجود این، همچنان از برخی مناصب که به‌طور موروثی به این خاندان‌های نقشبندی تعلق داشت، برخوردار بودند؛ ضمن اینکه نفوذ محلی آن‌ها تا حدی پابرجا بود. بنا بر رساله سلسله خواجهگان نقشبندی، محمد منصور خواجه جویباری^۳ در زمان حکومت عبداللّه‌خان، آخرین خان مستقل اشترخانی در بخارا، منصب عالی شیخ الاسلامی را بر عهده داشت.^۴ زمانی که ابوالفیض خان به مدد امرای منغیت به قدرت رسید، همچنان شیوخ جویباری در دربار بخارا صاحب نفوذ و اعتبار بودند. خوارزمی از منصب عالی محمدقاسم جویباری و تعلق او رون خواجهگی دربار به او یاد کرده است بدون اینکه از منصب احتمالی شیخ الاسلامی او سخنی به میان آورد (حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۶۵). آنگاه که در آستانه حمله نادرشاه به ماوراءالنهر، میان ابوالفیض خان و محمدحکیم بی اتالیق منغیت اختلاف افتاد، نهایتاً با میانجی‌گری همین شیخ جویباری^۵ مصالحه صورت گرفت (بوستانی بخارایی، ۱۸-۱۹). بنا به گزارش عبدالکریم بخاری دو تن از شیوخ جویباری به پیشنهاد ابوالفیض و

مبنی بر تقویت روابط خویشاوندی نیز در دست است. به‌عنوان نمونه پادشاه خواجه^۱ فرزند دلدارخواجه پارسا، دختر ندرمحمد خان^۲ (همشیره سبحانقلی خان) را به زنی گرفته بود. طبیعتاً فرزندان حاصل از این ازدواج افزون بر به ارث بردن جایگاه سنتی پدر (شیخ صوفی)، به‌عنوان عضوی از خاندان حاکم نیز به شمار می‌آمدند و حتی در شرایط خاص، در قامت حاکم نیز ظاهر می‌شدند.

در ۱۱۰۶ق. محمود بی اتالیق حاکم بلخ به سبب شورش‌هایی که ظاهراً قبیله کورام علیه او صورت داده بودند، چندین بار جهت جلب رضایت و کنترل آن‌ها از سبحانقلی خان اعزام شاهزاده محمد مقیم را درخواست نمود (منشی، ۱۳۸۰: ۲۵۶؛ احمدوف، ۱۳۹۲: ۱۵۷). مخالفت سبحانقلی با این تصمیم باعث رفتن سران قبیله مذکور به بخارا جهت مجاب کردن خان شد. در این میان، محمود بی اتالیق در بلخ شورایی تشکیل داده و به‌اتفاق، صالح‌خواجه - فرزند پادشاه خواجه پارسا و نواده دختری ندرمحمد خان - را به خانی برداشتند (منشی، ۱۳۸۰: ۲۵۷؛ بخاری، ۲۰۱۴: ۲۹۰). این انتخاب به‌خوبی مزایای چندگانه‌ای را نمایان می‌سازد که خاندان نقشبندی پارسائیه در این دوره از آن بهره‌مند بودند. در واقع آن‌ها افزون بر اینکه به خاندانی صوفی و سرشناس از طریقت پرطرفدار نقشبندی تعلق داشتند و بدین‌سبب از محبوبیت و مقبولیت قابل‌توجهی در میان طبقات مختلف جامعه برخوردار بودند، در شمار خاندان حاکم نیز محسوب می‌شدند. به‌روروی صالح‌خواجه پارسا، دو و نیم سال در بلخ حاکم بود تا اینکه به سال ۱۱۰۹ در بی‌بی‌نظمی و اغتشاشی که در این ایالت فراگیر شده بود،

مطلب‌الطالبین آمده، محل رجوع نگارنده بوده است. نک. حسینی صدیقی، ۲۰۱۲: ۲۶۴.

۵. در تحفه شاهی از این شیخ جویباری تنها با عنوان خواجه کلان جویباری یاد شده است (بوستانی بخارایی، ۱۹). عنوانی که معمولاً به مسن‌ترین شخص در این خاندان اطلاق می‌شد. به‌روروی همان‌طور که پیشتر آمد شیخ جویباری سرشناس دوره ابوالفیض خان، محمدقاسم جویباری بوده است.
۶. عبدالکریم بخاری، از شیوخ جویباری به‌عنوان فرستادگان ابوالفیض خان یاد کرده که برای اعلام دوستی او به نزد نادر رفته بودند. نک. میر عبدالکریم بخاری، ۴۴.

۱. در تذکره مقیم‌خانی پادشاه خواجه همان عبدالولی پارسا دانسته شده است (منشی، ۱۳۸۰: ۲۵۷) که از لحاظ تاریخی پذیرفتنی نیست. همان‌طور که در نسخه زیبای جهانگیری نگاشته شده در دوره مورد مطالعه آمده است، پادشاه خواجه فرزند دلدار خواجه پارسا بود (نک. مطربی، ۱۳۷۷: ۲۳۴).
۲. در تذکره مقیم‌خانی نام این دختر ندرمحمدخان، شمسیه بانو خانم گزارش شده است (نک. منشی، ۱۳۸۰: ۲۵۷).
۳. فرزند محمد موسی بن محمد طیب بن حسن بن خواجه سعد بن خواجه محمد اسلام جویباری.
۴. لازم به ذکر است، نگارنده به نسخه اصلی این رساله دسترسی نداشته است. تنها بخش‌هایی از این رساله که به‌طور مستقل در انتهای کتاب

به‌عنوان نماینده نادر به همراه ایلچی عازم خوارزم شدند تا حاکم آنجا یعنی ایلبارس را از مقاومت در برابر نادرشاه منع کنند که البته همه فرستاده‌ها از جمله شیوخ جویباری به دستور او به قتل رسیدند (عبدالکریم بخاری، ۴۷-۴۸). باوجود این سابقه همکاری، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد دست‌کم از زمان حکومت ابوالفیض خان برخی از اعضای خاندان جویباری برای دربار تهدید در نظر گرفته می‌شدند. زمانی که ابوالفیض خان از نادر خواست شماری از امرا، بزرگان و علمایی که حضور آن‌ها در بخارا می‌توانست برای حکومت خطرناک باشد را با خود به خراسان ببرد، چند تن از شیوخ جویباری نیز در فهرست مربوطه بودند (بوستانی بخارایی، ۲۱-۲۲). دور از ذهن نیست که این افراد جزء طرفداران عبیدالله، خان مقتول و مخالف حاکم دست‌نشانده امرای بخارا بوده باشند.

نتیجه

پژوهش حاضر نشان داد که خاندان‌های مختلف نقشبندی در دوره اشترخانی حضوری فعالانه در عرصه سیاست داشتند و به‌رغم وابستگی اعتقادی به طریقتی واحد، به‌عنوان بخشی از طریقتی عملگرا، در حوزه سیاست کاملاً مبتنی بر واقعیت‌ها و منافع و علایق خود عمل می‌کردند. مواضع سیاسی خاندان‌های نقشبندی دو ایالت بخارا و سمرقند نسبت به حاکمان وقت، شاهدهی بر این ادعاست. حمایت شیوخ نقشبندی سمرقند از خوانین اشترخانی مادامی‌که پای منافع ایالت مذکور در میان بود، پابرجا بود؛ اما در مواردی که گمان می‌رفت حمایت از مخالفان و رقبای خان بخارا، منافع سمرقند را بیشتر تأمین خواهد کرد، قطعاً از همکاری با آن‌ها امتناع نمی‌شد. در مقابل، خاندان نقشبندی جویباری بخارا، منافع خود را در حمایت تمام‌عیار از خوانین اشترخانی و امتناع از ورود مستقیم به درگیری‌های داخلی آن‌ها می‌دیدند. نفوذ گسترده و عمیق آن‌ها در ایالت بخارا، بدون استثنا تمام خوانین اشترخانی را به ارتباطی پیوسته با آن‌ها سوق داد. ازدواج‌های سیاسی بین خاندان حاکم و این خاندان صوفی را باید از همین منظر ملاحظه کرد.

با کاهش تدریجی قدرت خان در دوره جانشینان سبحانقلی خان (حک. ۱۰۹۲-۱۱۱۴ق)، به سبب خیزش دوباره نیروهای قبیله‌ای و افزایش دخالت‌های کوچ‌نشینان استپ‌ها در امور حکومت و نیز بحران‌های حیات اقتصادی، زمینه برای نقش‌آفرینی بیشتر شیوخ نقشبندی در میدان سیاست فراهم شد. افزون بر میانجی‌گری‌های متعدد خاندان جویباری در بین مدعیان قدرت، در ایالت بلخ شیخی نقشبندی از خاندان پارسائیه بیش از دو سال حکومت کرد. باوجود این شرایط آشفته واپسین سال‌های حکومت مذکور که با اقتدار مجدد امرا و فرماندهان نظامی همراه بود، تا حد قابل‌ملاحظه‌ای میزان نقش‌آفرینی و کنشگری سیاسی شیوخ صوفی را تحت‌الشعاع قرار داد. شاید بتوان گفت در پایان حکومت اشترخانی، خاندان‌های نقشبندی، ضعیف‌ترین مرحله از تاریخ سیاسی خود تا آن زمان را تجربه کردند.

منابع

- آرامجو، علی؛ کاظم‌بیک، محمدعلی؛ معصومی، محسن (۱۴۰۰). «فرازوفرود حضور سیاسی شیوخ نقشبندی در دوره شیانیان». *تاریخ و تمدن اسلامی*، ش ۳۵، ۵۷-۸۴.
- ابراهیمی، سیده فهیمه (۱۳۹۹). «خراسان در تلاطم روابط سیاسی ایران و خانات ماوراءالنهر: از میانه دوره صفوی تا پایان افشاریه». *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ش ۱۹، ۱-۲۴.
- _____ «تحول حاکمیت سیاسی و نظام دیوانی ازبکان ماوراءالنهر از قرن ۹-۱۳ ق». *فصلنامه دولت پژوهی*، شماره ۲۴، ۱۳۹۹، ۱۰۱-۷۳.
- احمدوف، بوری احمدویچ (۱۳۹۲). *تاریخ بلخ در امتداد قرن شانزدهم تا نیمه نخست قرن هجدهم میلادی*. ترجمه سید ابراهیم قیصاری، کابل.
- اشرف، وجیه‌الدین (۲۰۱۱). *بحر زخار*. به تصحیح آذرمیدخت صفوی، دهلی نو.
- بخاری، عبدالکریم، *تاریخ حکمرانان افغان، کابل، بخارا، خیوه و خوقند*. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۱۵۷۶.
- بخاری، محمدامین بن میرزا محمد زمان (۲۰۱۴). *محیط‌التواریخ*. تصحیح مهرداد فلاح زاده و فروغ حاشاییگی، بریل بدخشی (۱۳۸۶). *تاریخ بدخشان*. به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: نشر امیری.

لاهوری، عبدالحمید (۱۸۶۷). *پادشاه نامه*. تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، کلکته.

ملا محمد عوض، *ضیاءالقلوب*. نسخه دانشگاه هاروارد، شماره ثبت ۷۲۷۴۶.

منشی، محمد یوسف‌بیک (۱۳۸۰). *تذکره مقیم‌خانی*. تصحیح فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.

نوشاهی، عارف (۱۳۸۰). *مجموعه احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار*. تهران: نشر دانشگاهی.

وامبری، آرمینوس (۱۳۸۷). *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*. ترجمه فتح علی خواجه‌نوریان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

Alekseev, A. K. (2007). *Politicheskaya istoriya Tukay-Timuridov: Po materialam persidskogo istoricheskogo sochineniya*, Sepeterburg.

Burton, Audrey (1997). *The Bukharans: a dynastic, diplomatic and commerical history 1550-1702*, Curzon press.

_____. (1988). "Who Were the First Ashtarkhanid Rulers of Bukhara?", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 51, No. 3, pp. 482-488

Paul, Jürgen (2017). "The Rise of the Khwajagan-Naqshbandiyya Sufi Order in Timurid Herat", in *Afghanistan's Islam* by Nile Green.

McChesney, R. (1980). "The 'Reforms' of Bāqī Muḥammad Khān", *Central Asiatic Journal*, Vol. 24, No. 1/2, pp. 69-84.

_____. (1992). "Central Asia in the 16th-18th", *Encyclopædia Iranica*, V/2, pp. 176-193.

_____. (1989). "Badi'-Al-Zaman Mirza", *Encyclopædia Iranica*, V/3, p. 379.

Trepavlov (2009). "Rodonachal'niki Ashtarkhanidov v Desht-i Kipchake (zametki o predystorii bukharskoy dinastii)",

Welsford, Thomas (2012). *Four Types of Loyalty in Early Modern Central Asia*, Brill.

بوستانی بخارایی، *تاریخ سلاطین منغیتیه*. کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، شماره ثبت ۷۹۲۸۲.

پاکتچی، احمد (۱۳۹۲). *جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی*. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

ترکمان، اسکندربیک (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

حافظ تیش، *تحفه شاهی*، کتابخانه و مرکز خراسان‌شناسی آستان قدس رضوی، شماره ثبت ۲۸۸۷.

حسینی صدیقی، محمد طالب بن تاج‌الدین حسن خواجه (۲۰۱۲). *مطلب‌الطالبین*. تصحیح غلام کریمی و ایرکین میرکاملوف، تاشکند.

خافی‌خان (۱۸۶۹). *منتخب‌اللباب*. به تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر، کلکته.

خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، *شرح وصیت‌نامه غجدوانی*. شماره ثبت ۱۱۳۳۲، شماره قفسه ۱۰۳۳۱.

راقم سمرقندی، میرسید شریف (۱۳۸۰). *تاریخ راقم*. تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

سمرقندی، ابوطاهر خواجه (۱۳۶۷). *سمریه*. به کوشش ایرج افشار، تهران: موسسه فرهنگی جهانگیری.

سمرقندی، سلطان محمد مطربی (۱۳۷۷). *تذکره الشعراء*. به کوشش اصغر جانفدا، تصحیح علی رفیعی علام‌رودشتی، تهران: میراث مکتوب.

_____. (۱۳۷۷). *نسخه زیبای جهانگیر*. به کوشش علی موجانی، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.

فهیمی، مهین (۱۳۹۳). «جانیان». *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۹.

قدرت‌دیزجی، مهرداد (۱۳۷۹). «اشترخانان». *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴.

قطغان، محمد یار بن عرب (۱۳۸۵). *مسخرالبلاد*. تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.